

مجازات متناسب از دیدگاه نظریه‌های بازدارندگی (با تأکید بر نظریه تعیین کیفر آلمان)

غلامحسین الهام*

دانشیار گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

فاطمه محمدی مغانجوقی

دانشجوی دکتری گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی

دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۲/۱۶ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۰/۲/۲۱)

چکیده:

نخستین توجیه برای چرایی مجازات متناسب، رویکردی فایده‌گرایانه است که بیش از دو قرن پیش بوسیله سزار بکاریا و جرمی بنتام بیان شده است. در این دیدگاه عدم تعیین مجازات متناسب با شدت جرم ارتكابی به تضعیف کارکرد بازدارنده مجازات منجر خواهد شد. امروزه نظریه پیشگیری عام مثبت، نظریه غالب تعیین کیفر در حقوق کیفری آلمان است. این اصطلاح با هدف تمایز آن با اصطلاح سنتی بازدارندگی عام تدوین یافته است. این نظریه بر کارکرد مثبت مجازات در تقویت ارزش‌های اخلاقی، حمایت از شیوه‌های رفتاری مطلوب و تقویت احترام و اعتماد به قانون تأکید می‌ورزد و از این طریق در پی کاهش ارتكاب جرم در جامعه است.

واژگان کلیدی:

هدف تعیین کیفر، مجازات‌های متناسب، بازدارندگی خاص و عام، نظریه پیشگیری عام مثبت.

مقدمه

مجازات متناسب در مفهوم ساده و ابتدایی آن یعنی تناسب بین شدت جرم و سنگینی مجازات، همیشه در تعیین کیفر نقش داشته است؛ زیرا مجازات‌هایی که به‌طرزی فاحش با شدت جرم نامتناسب باشند؛ کیفری ناعادلانه تلقی می‌شوند. این برداشت از مفهوم تناسب به آن نقشی فرعی در تعیین کیفر می‌بخشد و با هدف اجتناب از تحمیل مجازات ناعادلانه، مجازات‌های بسیار نامتناسب را ممنوع اعلام می‌کند. اندیشه مجازات متناسب، سیر تحول تاریخی جالب و قابل توجه دارد؛ زیرا با ملاحظه تاریخ تحولات آن درمی‌یابیم که اصل تناسب در مفهوم موسع آن برای مدت زمان طولانی و در دوره توفیق نظریه‌های فایده‌گرای مجازات (Utilitarian Theories) نادیده گرفته شد. ولی امروزه براساس آنچه به افول نظریه‌های فایده‌گرای مجازات معروف است؛ تعیین مجازات متناسب بر مبنای استحقاق مجرم نقش اصلی خود را بازیافته و در قوانین و مقررات تعیین کیفر و رویه قضایی در حوزه تعیین کیفر تأثیری فراوان برجا گذاشته است. بدیهی است که قضات به‌طور سستی در هنگام تعیین کیفر، میزان و نوع مجازات تحمیلی را بر مبنای ارزیابی شدت جرم تعیین می‌کنند. در چارچوب نظریه‌های سزاگرای مجازات (Retributive Theories) ارزیابی شدت جرم ارتكابی و میزان تقصیر مجرم در تعیین کیفر مجرم به‌عنوان مجازاتی متناسب، جایگاهی ویژه دارد و بحث‌ها و ارزیابی‌های خاص خود را می‌طلبد.

در این مقاله فارغ از دیدگاه‌های سزاگرایی، در پی بررسی نقش و جایگاه مجازات متناسب از دیدگاه نظریه بازدارندگی (Deterrence) هستیم که یکی از نظریه‌های موجود در مجموعه نظریه‌های فایده‌گرای مجازات است. همچنین در پی یافتن پاسخ این پرسش هستیم که چگونه می‌توان با اعمال مجازات متناسب به بازدارندگی از جرم دست یافت؟ از سوی دیگر، نظریه غالب تعیین کیفر در کشور آلمان با عنوان پیشگیری عام مثبت (Positive General Prevention) با پیوند زدن مفاهیمی از نظریه‌های سزاگرا و فایده‌گرا با تأکید بر تعیین مجازات متناسب با تقصیر مجرم نیز متأثر از مفهوم مجازات متناسب در چارچوب نظریه بازدارندگی است که به توضیح آن نیز می‌پردازیم.

۱- مبانی و مفهوم بازدارندگی

بازدارندگی به‌عنوان یکی از اهداف تعیین کیفر، یکی از مجموعه اهداف آینده‌نگر است که می‌توان آن را هدفی پیشگیرانه نامید. مفهوم بازدارندگی مبتنی بر مفهوم تهدید و ارعاب است. در تأکید بر مفهوم ارعاب زیمرینگ می‌نویسد: «نظریه بازدارندگی ساده عبارت است از تهدیدهایی که ممکن است انگیزه مجرمانه مجرمی را، با تغییر در شیوه اندیشه‌اش از طریق

تجسم دورنمای پیامدهای سوء تحقیق آن انگیزه، تقلیل دهد. بسیاری از افراد که در حین قصد و اراده ارتکاب عمل مجرمانه دچار وسوسه می‌شوند، از ارتکاب آن خودداری می‌ورزند؛ زیرا لذتی که از این طریق ممکن است کسب کنند با بیم از نتیجه ناگوار و شدید که مجازات قانونی به دنبال دارد، متفی و خشتی می‌شود» (پرادل، ۱۳۸۱: ۱۶).

البته باید اشاره کرد که جرمی بنتام (Jeremy Bentham) و سزار بکاریا (Cesare Beccaria) از نخستین نظریه‌پردازانی هستند که در خصوص هدف تعیین کیفر به بازدارندگی اشاره کرده‌اند. به نظر بنتام هدف اولیه از مجازات، منع و تحذیر است؛ ولی مجازات مستلزم وارد آوردن رنج یا به عبارت دیگر کاهش لذت به انحاء گوناگون است. از آنجا که هر الم یا رنجی بد است؛ «لاجرم همه مجازات‌ها فی نفسه بد هستند». نتیجه‌ای که از این امر باید گرفت آن است که قانونگذار نباید برای نقض قانون مجازاتی وضع کند که از حد لازم برای ایجاد تأثیر مطلوب فراتر باشد. بنتام معتقد است فاعل فعلی به‌هنگام تصمیم‌گیری بر سر اینکه آیا فلان عمل درست یا نادرست است؛ ناگزیر خواهد شد میزان لذت و رنجی را که محتمل است آن عمل به بار آورد سنجیده و با یکدیگر سبک و سنگین کند. او برای این کار حسابی لذت‌سنج یا خوشی‌سنج تهیه کرده است (کاپلستون، ۱۳۸۶: ۲۵ و ۳۰). بنابراین، با توجه به دیدگاه بنتام هر فرد قبل از ارتکاب جرم قاعدتاً حساب سود و زیان حاصل از ارتکاب جرم یعنی منفعت و لذت حاصله از نقض قانون و زیان و رنج نهفته در مجازات را محاسبه می‌کند. کفه هر کدام که سنگین‌تر باشد، آن را انتخاب خواهد کرد. اینجاست که نقش بازدارندگی مجازات خودنمایی می‌کند؛ زیرا هر انسان متعارف سعی می‌کند هرگونه شر و رنج را از خود دور کند و یا حداقل اگر در مقایسه با سود و لذت حاصل از ارتکاب جرم به این نتیجه برسد که دوری از آن به نفع اوست منطقی از ارتکاب جرم صرف نظر خواهد کرد.

براساس این نظریه، وظیفه مجریان قانون و قانونگذاران واضح است: خطرات یا هزینه‌های ارتکاب جرم باید بیشتر از منافع و عواید حاصل از ارتکاب جرم باشد (Kenned 1983: 2). در واقع، هدف نهایی از وضع و اجرای مجازات‌ها همانگونه که اشاره شد کاهش ارتکاب جرم یا پیشگیری از وقوع جرم است. البته باید خاطر نشان کرد که کاهش نرخ جرم یا پیشگیری یکی از اهداف عالی نظام عدالت کیفری به‌طور کلی است. یعنی همه مراحل و اقداماتی که در چارچوب نظام عدالت کیفری انجام می‌شود به هدف پیشگیری از وقوع جرم در جامعه به‌عنوان یک هدف عالی می‌نگرد (Ashworth and Von Hirsch, 1998: 44).

سزار بکاریا، فیلسوف ایتالیایی قرن هجدهم که «بنتام» را نیز تحت تأثیر قرار داد؛ معتقد بود بازدارندگی در صورتی مؤثر خواهد بود که مجازات‌ها قطعی و فوری باشد. او معتقد بود هرچه زمان میان تبهکاری و کیفر کوتاه‌تر باشد تداعی دو مفهوم جرم و کیفر در ذهن انسان

قوی‌تر و پایدارتر خواهد بود؛ به‌نحوی که انسان رفته‌رفته یکی را علت و دیگری را معلول ضروری و حتمی به‌شمار می‌آورد. به‌نظر بکاریا یکی از مهم‌ترین موانع ارتکاب جرم گریزناپذیری کیفرهاست. حتمی بودن عقوبتی حتی معتدل همیشه تأثیری شدیدتر از ترس از مجازاتی موحد به‌جا می‌گذارد که امید رهایی در آن راه دارد. زیرا وقتی گریز از کیفر محال باشد ملایم‌ترین رنج‌ها روح بشر را وحشت‌زده می‌کند (بکاریا، ۱۳۷۷: ۸۶-۸۴).

۲- انواع بازدارندگی

مفهوم بازدارندگی در تقسیم‌بندی معروف به دو دسته بازدارندگی فردی یا خاص (Individual or Special Deterrence)؛ یعنی تحمیل مجازات بر مرتکب به‌خصوص به‌منظور جلوگیری از ارتکاب جرایم آتی (تکرار جرم) بوسیله وی و بازدارندگی عام (General Deterrence)؛ یعنی اعمال مجازات بر شخصی به‌منظور بازداشتن سایر افراد از ارتکاب رفتارهای مجرمانه دسته‌بندی شده است. در نگاه نظریه بازدارندگی هدف کیفر تحمیلی بر بزهکار صرفاً برقراری تعادل از دست رفته اجتماعی، وارد آوردن درد و رنج بر مجرم و ارضای افکار عمومی نیست؛ بلکه علاوه بر آن لازم است هر مجازات به‌گونه‌ای انتخاب و اجرا شود که برای خود مرتکب فعلی و مرتکبان بالقوه درس عبرتی باشد. چراکه به‌دلیل ویژگی ارضایی مجازات ترس از مجازات یکی از عواملی است که می‌تواند تا حدود زیادی موجب جلوگیری از ارتکاب جرم یا خودداری از تکرار آن را فراهم آورد.

در رهیافت بازدارندگی، فرض کلی آن است که همه افراد جامعه حسابگر بوده و بر مبنای سود و زیان خود تصمیم‌گیری می‌کنند. ارتکاب جرم سودمند است، بنابراین، همه افراد بالقوه در معرض ارتکاب جرم هستند. جامعه با وضع مجازات و تحمیل آن بر عده‌ای از شهروندان در مقام ایجاد هزینه برای ارتکاب جرم و بنابراین، بازداشتن سایر افراد از ارتکاب جرم است. همان‌طور که در ابتدای بحث اشاره شد، بازدارندگی بویژه بازدارندگی عام مبتنی بر مفهوم تهدید و ارعاب است. پذیرش نقش ارعاب‌انگیزی برای مجازات و استفاده از کیفر برای نشان دادن درس عبرت به دیگران سابقه‌ای دیرینه دارد. در طول تاریخ، یکی از مهم‌ترین اهداف مجازات و قوانین جزایی همیشه ارعاب و تهدید به تحمیل مجازات بوده است. حتی امروزه نیز با پرسش و پاسخی بسیار ساده از افراد جامعه می‌توان دریافت که انسان‌ها به ترس از مجازات به‌عنوان عاملی بازدارنده از ارتکاب جرم می‌نگرند. شاید به‌همین دلیل باشد که حقوقدانان و نظریه‌پردازان متعدد هیچ‌وقت نتوانسته‌اند به‌صراحت این اثر مجازات را انکار کنند. در واقع شاید بتوان تحقیقاتی متعدد را یافت که نشان داده‌اند اعمال مجازات‌های مختلف، اثری بر کاهش نرخ جرم در مقطع زمانی مشخص در جامعه‌ای مشخص نداشته است؛

اما هیچ‌وقت از کسانی که مرتکب جرم نشده‌اند و به‌عبارت دیگر افراد مطیع قانون در یک جامعه، سؤال نشده است که ترس از مجازات‌ها در بازداشتن آنها از ارتکاب جرم چه قدر مؤثر بوده است. پاسخ به این سؤال آسان نیست اما بدون تردید نمی‌توان انکار کرد که هر انسان متعارف و معقول به این نکته می‌اندیشد که اگر قانونی را نقض کند و مرتکب جرم شود؛ پاداشی ناخوشایند یا همان کیفر در انتظار اوست و کیست که با آغوش باز به‌سوی فرجامی ناخوشایند برود.

فیلسوفان متعدد از جمله توماس هابز (Thomas Hobbes) و جان لاک (John Locke) بر ارباب و تهدید ناشی از مجازات تأکید داشته و بر این باور بوده‌اند که هدف از کیفر تنها باید سودمندی عمومی و توجه به آینده باشد. به نظر آنها، تحمیل مجازات فقط با هدف ممانعت از ارتکاب جرایم جدید مشروع شمرده می‌شد (پرادل، ۱۳۸۱: ۵۵-۳۲).

۳- لزوم مجازات متناسب از دیدگاه نظریه بازدارندگی مجازات

نخستین توجیه برای چرایی مجازات متناسب در نظریه فایده‌گرای مجازات بیش از دو قرن پیش بوسیله جرمی بتام و سزار بکاریا بیان شده است. نظریه فایده‌گرای کیفر با دیدگاهی «آینده‌نگر» تحصیل اهدافی در آتیه را به‌عنوان توجیه مجازات اعلام می‌دارد؛ اهدافی که انتظار می‌رود به واسطه تحمیل مجازات بر مرتکب جرم تأمین شود. یکی از مهم‌ترین اهداف کیفر در نظریه فایده‌گرای مجازات بازدارندگی عام و خاص است. از این دیدگاه هر مجازات باید آن‌طور انتخاب و اجرا شود که برای دیگران عبرتی باشد و کارکرد پیشگیرانه سودمند ایفا کند. مجازات باید کمک کند تا جرمی که به وقوع پیوسته، دیگر بار چه بوسیله خود مجرم (بازدارندگی خاص) و چه بوسیله سایر شهروندان (بازدارندگی عام) تکرار نشود (بولک، ۱۳۸۷: ۳۱).

نظریه‌های فایده‌گرای مجازات از فهرست مجازات‌های درجه‌بندی شده مبتنی بر هدف پیشگیری عام از جرم حمایت می‌کند. بنا به استدلال بتام و بکاریا، حال که گریزی از ارتکاب جرم در جامعه نیست بهتر است تدبیری اتخاذ شود که اقبال مجرمین به ارتکاب جرائم شدید کمتر شود. بنابراین، دولت‌ها باید با درجه‌بندی مجازات‌ها بر مبنای شدت جرائم، مجرمین بالقوه را به اجتناب از ارتکاب جرائم شدید سوق دهند (Von Hirsch and Ashworth, 2005: 132).

بکاریا در کتاب «رساله جرائم و مجازات‌ها» اینگونه استدلال می‌کند:

«مصلحت عموم در این است که جرم نه تنها ارتکاب نیابد؛ بلکه هر قدر زیان بیشتر به جامعه وارد آورد، به‌ندرت اتفاق افتد. بنابراین، موانعی که مردم را از ارتکاب جرم بازمی‌دارد باید به همان اندازه قوی باشد که این جرائم مغایر با

منفعت عموم است و شدیدتر به آن آسیب می‌رساند. از این‌رو، باید میان جرم و مجازات تناسبی برقرار باشد. اگر دو جرم را که زیان آن به جامعه یکسان نیست به یک نسبت کیفر دهند، مردم مانعی قوی‌تر بر سر راه خود نمی‌یابند تا آنان را از ارتکاب جرمی بزرگ‌تر باز دارد که فایده‌ای بیشتر نصیبشان می‌کند» (بکاریا، ۱۳۷۷: ۹۲).

مونتسکیو، نویسنده کتاب روح القوانین نیز در این کتاب به ضرورت تناسب میان جرائم و مجازات از منظر پیشگیری از جرم اشاره کرده است:

«ضرورت دارد که میان مجازات‌ها توازن و تعادلی وجود داشته باشد؛ زیرا ضرورت دارد که بیشتر از وقوع جنایتی بزرگ احتراز شود تا از وقوع جنایتی که اهمیت کمتر دارد؛ جنایتی که بیشتر جامعه را مورد حمله قرار می‌دهد تا جنایتی که کمتر آن را تکان می‌دهد (فصل ۱۶ کتاب روح القوانین)» (مالوری، ۱۳۸۳: ۱۴۹).

بنابراین، می‌توان اینگونه نتیجه‌گیری کرد که عدم رعایت اصل تناسب بین شدت جرم و سنگینی مجازات، باعث انحراف اثر بازدارندگی مجازات‌ها از کارکرد اصلی خود خواهد شد؛ زیرا حتی مجرمانی که جرائم خفیف مرتکب می‌شوند کم‌کم به ارتکاب جرائم شدیدتر متمایل خواهند شد. زیرا طبق منطق بازدارندگی، اگر مجازات جرائم شدیدتر؛ سبک‌تر از جرائم خفیف باشد یا مجازاتی مساوی برای این دو دسته جرائم وجود داشته باشد؛ مرتکبان جرم طبق قاعده محاسبه سود و زیان و یا لذت و رنج حاصل از ارتکاب جرم، دلیل یا عاملی بازدارنده برای اجتناب از ارتکاب جرائم شدیدتر نخواهند یافت.

علاوه بر تردیدی که منتقدان اهداف بازدارنده مجازات‌ها بر میزان اثرگذاری مجازات بر پیشگیری از ارتکاب جرم وارد می‌کنند؛ به نظر می‌رسد توجه به تناسب میان جرم و مجازات از دیدگاه بازدارندگی، موجب تضعیف اصل تناسب شده و رعایت تناسب بین شدت جرم و سنگینی مجازات را در معرض استثناءها و محدودیت‌های بسیار قرار می‌دهد. زیرا همانطور که اشاره شد در این دیدگاه، هدف اصلی دستیابی به فایده‌ای بزرگ‌تر یعنی پیشگیری از ارتکاب جرم در آینده است؛ لذا هر لحظه این امکان وجود دارد که با در نظر گرفتن هدف اصلی اعمال مجازات در برخی از جرائم خاص یا نسبت به برخی مجرمین خاص و یا شرایط خاص ارتکاب جرم؛ اصل تناسب به کنار نهاده شود و مجازاتی سنگین‌تر و یا حتی خفیف‌تر با هدف بازدارندگی عام یا خاص اعمال شود. پس مقوله رعایت تناسب بین جرم و مجازات دیگر عنصر مستقل و تعیین کننده نخواهد بود و با هدف کنترل ارتکاب جرم می‌تواند تضعیف شود (Von Hirsch and Ashworth, 2005:133).

۴- نظریه تعیین کیفر آلمان (پیشگیری عام مثبت)

نظریه پردازان کیفری آلمانی در دهه‌های اخیر به سمت نوعی خاص از نظریه بازدارندگی گرایش یافته‌اند و آن را پیشگیری عام مثبت (پیشگیری عام ایجابی) نامیده‌اند. این دیدگاه از جمله نظریه‌های تأثیرگذار بوده و بر نقش مجازات به‌عنوان ارتقاء دهنده هنجارهای باطنی شهروندان علیه ارتکاب افعال آسیب زنده (این افعال در حوزه حقوق کیفری جرم نامیده می‌شوند) تأکید می‌ورزد. مجازات کیفری با توجه به ویژگی سرزنش کننده خود بیانی ملموس و عینی از عدم تأیید رفتاری مجرمانه است و لذا به تقویت و تثبیت هنجارهای اخلاقی شهروندان برای ممانعت و خویشتن‌داری در برابر رفتار مجرمانه یاری می‌بخشد (Von Hirsch and Ashworth, 2005:16).

به موجب این دیدگاه، مجازات هنجارهای اجتماعی و فردی را تقویت کرده و آنها را ارتقاء می‌بخشد. همین کارکرد را می‌توان به‌عنوان دلیلی بر ضرورت اعمال مجازات‌های متناسب تلقی کرد. استدلال طرفداران این نظریه بر این مبناست که مردم مجازات‌های متناسب را عادلانه‌تر خواهند یافت و مشاهده‌ی اجرای عدالت موجب تقویت وجدان اخلاقی شهروندان در برابر ارتکاب جرم خواهد شد و احساس خودکنترلی شهروندان و احترام به قانون در آنها را تقویت خواهد کرد. این امر در نهایت حقوق کیفری را در انجام وظیفه پیشگیری از جرم یاری خواهد داد. این استدلال نیز در نهایت یکی از جنبه‌های نظریه بازدارندگی از جرم است؛ زیرا مبتنی بر این ارزیابی است که مجازات متناسب و عادلانه بر وجدان اخلاقی شهروندان در برابر ارتکاب جرم تأثیر مثبت می‌گذارد و به نوبه خود حقوق کیفری را قادر می‌سازد که رسالت پیشگیری از ارتکاب جرم را به انجام برساند.

در اینجا سؤالی که مطرح می‌شود این است که چگونه می‌توان تأثیر بازدارندگی مجازات متناسب را ارزیابی کرد؟ به عبارت دیگر، چگونه می‌توان به تأثیر مجازات متناسب بر وجدان عمومی جامعه پی برد؟ مبنای استدلال توسل به مجازات متناسب، تأثیرگذاری مثبت آن بر وجدان عمومی جامعه از طریق ایجاد حس اجرای عدالت است. بنابراین، اگر نتوانیم میزان آن را نشان دهیم چاره‌ای نداریم جز اینکه آن را به کنار نهاده و در پی روش‌های دیگر تعیین مجازات باشیم.

۵- ارزیابی اثر بازدارندگی مجازات متناسب

برخی از منتقدان نظریه بازدارندگی بر این باور هستند که مجازات‌ها هیچگونه تأثیر عام و خاص بازدارنده ندارند و در اثبات ادعای خود به آمارهای نرخ ارتکاب جرم در کشورهای مختلف استناد می‌کنند. آنها نشان می‌دهند که چگونه افزایش یا ثابت ماندن مجازات‌ها و یا حتی در برخی موارد کاهش میزان مجازات‌ها نه تنها تأثیر مثبت بر کاهش میزان نرخ ارتکاب

جرم نداشته؛ بلکه در برخی موارد شاهد افزایش میزان نرخ ارتکاب جرم نیز بوده‌ایم. با وجود این، پذیرش این فرض که مجازات‌ها در هر حال تأثیری هرچند کم بر پیشگیری از ارتکاب جرم دارند موجه و قابل قبول به نظر می‌رسد. اما باید اضافه کرد که دلایل بسیار محدود وجود دارد که نشان دهد تأثیر مجازات بر پیشگیری از ارتکاب جرم به جای اثربخشی مستقیم از راه ارباب و تهدید به اعمال مجازات، به‌طور غیرمستقیم از طریق سازوکار تقویت و ارتقاء هنجارهای اخلاقی و اجتماعی شهروندان به نتیجه می‌رسد (Ibid: 16).

نظریه پردازان در حقوق کیفری آلمان در باب نظریه پیشگیری عام مثبت که نظریه اصلی چرایی وجود مجازات در این نظام کیفری است؛ در پاسخ به انتقادات وارد بر آن مبنی بر اینکه این نظریه یک نظریه نتیجه‌گراست به صراحت بیان می‌کنند که با گذشت نزدیک به دو قرن از کشمکش و درگیری بین دو جبهه نتیجه‌گرا و سزاگرا، بحث‌های اطراف آن به نقطه‌ای خسته‌کننده و طاقت‌فرسا رسیده و وقت آن رسیده است که نظریه‌هایی که ترکیبی از مفاهیم به ظاهر سازش‌ناپذیر هستند از سوی قانونگذاران و سیاستگذاران این حوزه پا به عرصه گذارند. یک روش عملی و قابل اجرا این است که در توجیه ضرورت وجود نهاد مجازات می‌توان به‌طور کلی بر مفاهیم نتیجه‌گرایی تأکید کرد؛ اما هنگام توزیع و تخصیص مجازات درباره مجرمی که محکوم شده است از عناصر موجود در نظریه‌های سزاگرا کمک جست. به‌عبارت ساده‌تر، یک نظام حقوق کیفری به‌طور منطقی با ابزارهایی که در اختیار دارد - یعنی مجازات - در پی آن است که میزان ارتکاب جرم در جامعه را کاهش دهد اما در عین حال تنها کسی را می‌توان مجازات کرد که سزاوار و مستحق تحمیل مجازات است (Markus, 2005: 15).

در حقیقت، حقوقدانان آلمانی مدعی هستند با مشاهده توجیه‌ها و تردیدهای قدیمی درباره مجازات در کشورهای انگلو-آمریکایی، تلاشی آگاهانه برای گریختن از شکاف بین نتیجه‌گرایی و سزاگرایی کرده‌اند. نظریه مجازات آلمان دو نظریه ناسازگار سزاگرا و فایده‌گرا را با هم ترکیب کرده است؛ ولی در مسیر این تحول و ترکیب در پی حل اختلاف و تنش بین سزاگرایی و نتیجه‌گرایی نبوده است؛ بلکه از طریق ترکیب اجزای آنها در یک نظریه مختلط به تدریج نظریه‌ای جدید از مجازات به‌وجود آمده که هدف آن برقراری سازش و تطبیق بین تفاوت‌هایی است که آلمانی‌ها آنها را نظریه‌های نسبی و مطلق مجازات می‌نامند (Ibid: 17).

این نظریه همان نظریه «پیشگیری عام مثبت» است که امروزه نظریه غالب مجازات در حقوق کیفری آلمان است. ویژگی‌هایی مبنایی این نظریه را می‌توان به شرح زیر توضیح داد: نخست این نظریه پیشگیری «عام» است تا آن را از پیشگیری «خاص» متمایز کند. در نگاه نظریه بازدارندگی، هدف کیفر تحمیلی بر بزهدار صرفاً برقراری تعادل از دست رفته اجتماعی، وارد آوردن درد و رنج بر مجرم و ارضای افکار عمومی نیست؛ بلکه علاوه بر آن لازم است

هر مجازات به گونه‌ای انتخاب و اجرا شود که برای خود مرتکب فعلی و مرتکبان بالقوه درس عبرتی باشد (بولک، ۱۳۸۷: ۳۲). لذا هدف از اعمال مجازات این است که مجرم مورد نظر (خاص) در آینده مجدداً مرتکب جرم نشود و اعمال مجازات مانع ارتکاب مجدد جرم بوسیله او در آینده شود. در این جنبه از پیشگیری، به پیشگیری از ارتکاب جرم بوسیله دیگران توجه نمی‌شود. از سوی دیگر با اعمال مجازات سایر افراد جامعه که قابلیت ارتکاب جرم را دارند با آگاهی از این مسأله که ارتکاب جرم به اعمال مجازات منتهی می‌شود به دلیل ترس از مجازات، از ارتکاب جرم می‌پرهیزند و این همان جنبه عمومی بازدارندگی مجازات است.

دوم، این نظریه «مثبت» است. یعنی به دنبال ترساندن افرادی که آمادگی ارتکاب جرم را دارند نیست؛ بلکه رهیافتی مثبت و ایجابی دارد؛ به این معنی که هدف آن تقویت روحیه اطاعت از قانون در نکت تک افراد جامعه است. این نظریه به دنبال بروز تحولی مثبت در تفکر و طرز رفتار افراد جامعه است؛ به گونه‌ای که اعضای جامعه با درک اهمیت پیروی از قانون و پایبندی به مقررات حاکم بر جامعه بیش از پیش در پی رعایت قانون باشند.

نکته سوم و مهم در این نظریه، توجه به انتخاب اصطلاح «پیشگیری» به جای اصطلاح «بازدارندگی» است. در نظریه‌های فایده‌گرا یا نتیجه‌گرا اصطلاح «بازدارندگی» رایج است. نظریه‌پردازان آلمانی معتقدند «پیشگیری» معنای خاص خود را در مقایسه با «بازدارندگی» دارد (Markus, 2005:17). مفهوم لغوی این دو اصطلاح کمی متفاوت است. «پیشگیری» به معنی عملی است که موجب توقف رویدادی نامطلوب می‌شود و «بازدارندگی» به معنی چیزی است که فردی را نسبت به انجام کاری بی‌میل می‌کند. همانطور که اشاره شد این نظریه، نظریه‌ای ایجابی و مثبت است و در پی بی‌میل کردن افراد جامعه نسبت به ارتکاب جرم از طریق تهدید به اعمال مجازات نیست؛ بلکه خواستار ایجاد تحولی مثبت در جامعه است تا پیروی از قانون ملکه ذهن افراد و جامعه شود. بنابراین، اصطلاح «پیشگیری» متناسب‌تر است زیرا با تقویت روحیه قانون‌پذیری، ارتکاب جرم در جامعه متوقف می‌شود.

از طرف دیگر، نظریه پیشگیری عام مثبت با نظریه‌های اصلاح و درمان متفاوت است. تحمیل مجازات با هدف اصلاح و بازپروری مجرم را می‌توان پیشگیری خاص مثبت نامید؛ زیرا با ایجاد تغییر و تحول مثبت در مجرم (یک فرد خاص) در صدد پیشگیری از ارتکاب جرم است. به دنبال آنچه که حقوق‌دانان و جرم‌شناسان آمریکایی شکست نظریه اصلاح و درمان مجرمان نامیدند؛ حقوق‌دانان آلمانی با علم به این موضوع و با هدف پرهیز از بروز شکست در نظام عدالت کیفری از پذیرش کامل نظریه اصلاح و درمان اجتناب ورزیدند. با این حال، در آلمان به جای آنکه به طور کامل نظریه‌های نتیجه‌گرا را به کنار نهند روی اهداف پیشگیرانه از جرم در کنار اهداف مکافات‌گرایانه تأکید ورزیدند. مبنای استدلال بر این نکته

استوار شد؛ حال که پیشگیری خاص مثبت -اصلاح و بازتوانی- قادر به دستیابی به اهداف خود نیست؛ شاید پیشگیری عام مثبت مفید و مؤثر باشد. اگر مجازات نمی‌تواند مجرمان را اصلاح کند شاید بتواند اراده و روحیه کسانی را که هنوز مرتکب جرم نشده‌اند برای عدم ارتکاب جرم و تبدیل نشدن به مجرمان اصلاح‌ناپذیر تقویت کند (Ibid:19).

به‌طورکلی، پیشگیری عام مثبت با هدف گریز از ایرادهای هنجاری و عملی نظریه نتیجه‌گرای مجازات و اجتناب از پذیرش نظریه‌های مکافات‌گرا، راهی میانه را درپیش گرفته است. انتقادهای هنجاری وارد بر نظریه‌های بازدارندگی از زمان کانت وجود دارند. مهم‌ترین ایراد و مشکل هنجاری نظریه‌ها بازدارندگی نگاه به مجرم به‌عنوان ابزار و وسیله است. اصلی مهم که امروزه همگان بر صحت آن اتفاق نظر دارند؛ این است که نمی‌توان از انسان به‌عنوان ابزاری برای رسیدن به هدفی استفاده کرد. اگر فردی را به این دلیل مجازات کنیم که با مجازات او دیگران را از ارتکاب جرم بازداریم؛ این عمل به‌جز استفاده از انسان به‌عنوان وسیله و ابزاری برای دستیابی به هدف کنترل جرم نیست.

اما مشکل هنجاری دیگر در نظریه‌های بازدارندگی که نظریه پیشگیری عمومی مثبت از آن اجتناب می‌ورزد؛ این است که در نظریه‌های بازدارندگی کرامت انسانی مخاطبان مجازات‌ها نادیده گرفته می‌شود. این ایراد بوسیله فیلسوف آلمانی هگل مطرح شده است. هگل بیان می‌کند که اعمال مجازات با هدف بازدارندگی شبیه صحنه نمایش حیوانات دست‌آموز است. زیرا با تحمیل مجازات بر مجرم - نقض‌کننده قانون- می‌خواهیم دیگران یاد بگیرند چگونه و چرا باید از قانون اطاعت کنند و بازدارندگی خاص بیش از بازدارندگی عام کرامت و شعور انسانی را نادیده می‌گیرد؛ زیرا با وارد کردن ضربه/کیفر او را ملزم می‌کند در برابر قانون سر تسلیم فرود آورد. هگل در کتاب «عناصر فلسفه حق» اینگونه بیان می‌کند: «... در صورتی که کیفر حق خود مجرم به‌شمار آید به مجرم همچون موجودی بخرد افتخار داده شده است. در صورتی که مفهوم و میزان کیفر مجرم از کردار خود او نتیجه نشده باشد؛ این افتخار از او دریغ شده است. همچنین در صورتی که مجرم جانوری زیان‌آور به‌شمار آید که باید بی‌زیان شود یا با نظر بازداری یا اصلاح، کیفر ببیند، باز این افتخار از او دریغ شده است» (هگل، ۱۳۷۸: ۱۳۳). می‌بینیم که هگل معتقد است مجازات باید بازتاب جرم ارتكابی مجرم باشد و اهداف فایده‌گرایانه مثل بازدارندگی یا ناتوان‌سازی به‌نظر او برخلاف کرامت انسانی است.

همانطور که اشاره شد پیشگیری عام مثبت در پی تهدید یا ترساندن مجرم یا دیگران نیست. بلکه انسان را به‌عنوان موجودی که توانایی انتخاب پیروی از قانون یا نقض قانون را دارد مورد خطاب قرار می‌دهد. این نظریه در پی بازدارندگی هیچ‌کس اعم از مجرم یا افراد دیگر نیست؛ بلکه می‌خواهد با ارتقاء سطح خودآگاهی و تقویت قانون‌پذیری در سطح جامعه

از ارتکاب جرم پیشگیری به عمل آورد. مجرم نیز جزء یکی از افراد جامعه است و شاید او نیز جزء افرادی باشد که خودآگاهی قانونی وی تقویت می‌شود و از ارتکاب جرم مجدد اجتناب می‌ورزد. اما در هر حال، نظریه پیشگیری عام مثبت نمی‌تواند به آسانی مشکلات هنجاری نظریه‌های بازدارندگی را که در طول سالیان طولانی آن را سایه به سایه تعقیب کرده است، حل کند و یا حداقل از سر راه آن بردارد. از سوی دیگر، مسأله مشکلات تجربی و آماری نظریه‌های بازدارندگی هم همچنان باقی است و مطالعات و تحقیقات میدانی در شعار «مجازات‌ها هیچ فایده‌ای ندارد» گرفتار شده‌اند.

اما با اطمینان می‌توان بیان کرد درک و حسی همگانی وجود دارد که مجازات در هر حال تأثیری بازدارنده دارد و به‌جزء اتکاء به برداشت عقل سلیم که همگان اذعان دارند که مجازات حتماً موجب بازدارندگی عمومی است؛ دلیلی دیگر ارائه نشده است. اتکاء به برداشت عقل سلیم برای ارائه نظریه نتیجه‌گرای مجازات کافی به نظر نمی‌رسد. زیرا نظریه مدعی حصول نتیجه‌ای است و باید دلیلی روشن در خصوص دستیابی به نتیجه مورد نظر ارائه دهد. اما نظریه پردازان نظریه پیشگیری عام مثبت برغم وجود نرخ بالای ارتکاب جرم در جامعه که می‌تواند نشانگر عدم حصول نتایج نظریه‌های نتیجه‌گرا باشد و با قبول این حقیقت که نرخ تکرار جرم نیز همچنان بالاست؛ مدعی هستند نظریه پیشگیری عام مثبت قادر است با استدلال خاص خود به این دسته از منتقدان پاسخ دهد. آنها معتقدند به صرف وجود تعداد قابل توجه مجرمان که مجازات اثر بازدارندگی بر آنها نداشته است؛ نمی‌توان تعداد به مراتب بیشتر از افراد جامعه را نادیده گرفت که هرگز مرتکب جرم نمی‌شوند. چه کسی می‌داند میزان اثر مثبت تهدید به اعمال مجازات بر پیروی از قانون انسان‌های مقید به قانون و قانون چقدر است؟ زیرا این حقیقت غیر قابل انکار است که برغم ظهور انواع متعدد و متنوع بزهکاری در جامعه خیلی عظیم از افراد جامعه همچنان مسئولیت خود در قبال حاکمیت قانون در جامعه را می‌شناسند و به آن پایبند هستند. همه افراد همیشه مرتکب جرم نمی‌شوند؛ پس با اطمینان نمی‌توان گفت مجازات از طریق فرایند پیشگیری عام مثبت تأثیری در عدم بزهکاری تعداد بی‌شماری از افراد جامعه ندارد و طرح این ادعا بی‌شک قابل قبول است که وجود نظام عدالت کیفری و نظام مجازات‌ها تأثیری در پیدایش این وضعیت داشته است. به عبارت دیگر، نظریه پیشگیری عمومی به دلیل ویژگی خاص آن اصولاً با توسل به دلایل تجربی و آماری ابطال‌پذیر نیست و از لحاظ تجربی مصون است. به اعتقاد نظریه‌پردازان این نظریه، شاید یکی از مهم‌ترین دلایل جذابیت و قابل قبول بودن این نظریه دقیقاً همین نکته باشد؛ زیرا دستیابی به دلیل تجربی برای اثبات صحت یا عدم صحت آن امکان‌پذیر نیست. از آنجا که نظریه پیشگیری عام مثبت بیش از آنکه تأکید بر حصول نتیجه‌ای خاص مثل کاهش نرخ جرم یا اصلاح و درمان

بزهکاران داشته باشد؛ بر معنای حاصل از مجازات و انعکاس آن در جامعه تأکید می‌ورزد؛ عدم قابلیت محک آن از طریق روش‌های تجربی نمی‌تواند آن را تضعیف کند. بر اساس این نظریه، مجازات کردن مجرمان نشانگر نقض ناپذیری اوامر قانونی است و از این طریق پایبندی افراد و جامعه نسبت به قانون را تقویت می‌کند و این امر نیز در نهایت می‌تواند باعث پیشگیری از ارتکاب جرم بوسیله افرادی شود که هنوز مرتکب جرم نشده‌اند و یا مانع بزهکاری مجدد شود. در حقیقت، این نظریه بیش از آنکه بر چرایی مجازات پاسخی ارائه دهد کارکرد مجازات را روشن می‌کند.

با این توصیف، نظریه پیشگیری عام مثبت به نظریه‌های «ارتباطی - ابرازی» (Expressive theory of Punishment) نزدیک می‌شود. این نظریه به جای تأکید بر ارزش ذاتی تحمیل کیفر بر مجرم تأکید را متوجه همان عمل بد اخلاقی و ارزش ابرازی مجازات و سرزنش اخلاقی آن به جهت وجود عنصر شر اخلاقی در جرم کرده است. گرایش ارتباطی یا ابرازی مکافات‌گرایی یکی از مهم‌ترین گرایش‌های مکافات‌گرایی نوین است (صدری، ۱۳۸۶: ۱۸۳). آنتونی داف از مکافات‌گرایان معاصر این نظریه را تحت عنوان «نظریه برقراری ارتباط» یا پیام‌رسانی کیفر مطرح کرده است. او کیفر را اقدامی برای گفتگوی اخلاقی با مرتکبین می‌بیند که از طریق آن رفتار آنها قبیح و زشت شمرده شده و امید به ندامت آنها می‌رود، با این نتیجه که آنها روش‌های خود را اصلاح کنند (صفاری، ۱۳۸۴: ۳۱۸).

بنابراین، در این نظریه تلاش در جهت ابلاغ یا ابراز پیامی به مجرم است و این پیام همان عدم تأیید رفتار خطاکارانه از سوی جامعه است. جوهره اصلی این پیام را عنصر سرزنش تشکیل می‌دهد. مشابه این نظریه در دیدگاه‌های فایده‌گرایانه مجازات نیز مطرح شده است و آن دیدگاه تعلیم و تربیت اخلاقی است. مطابق نظریه اخیر، سرزنش نوعی تعلیم به افرادی است که دارای عقل و منطق هستند. به عبارت دیگر با سرزنش کردن فرد، توجه او را به خطا بودن رفتار جلب کرده و بدین وسیله امیدواریم تا در آینده محدودیت بیشتر در رفتار رعایت کند (یزدیان جعفری، ۱۳۸۶: ۳۳۳-۳۳۲).

می‌بینیم که نظریه ابرازی یا توصیفی مجازات آشکارا مکافات‌گرا هستند و در دیدگاه‌های فایده‌گرا نیز در حقیقت بازدارندگی خاص مدنظر نظریه‌پردازان بوده است. در حالی که نظریه پیشگیری عام مثبت قصد دارد مستقل و جدا از امتیازات و معایب سزاگرایی و فایده‌گرایی؛ نظریه ای کامل‌تر ارائه دهد؛ بویژه سعی دارد خود را از سزاگرایی که صرفاً به دلیل ارتکاب جرم در گذشته و فارغ از ملاحظات آینده‌نگرانه در پی توجیه اعمال مجازات است فاصله بگیرد.

البته دیدگاه‌های مخالف نیز وجود دارند. مخالفان معتقدند نظریه تعیین کیفر آلمان پیچیده و مفهومی مبهم دارد و ارتباطی بسیار محدود دارد با آنچه که در عمل به اجرا درمی‌آید. در نتیجه، تحول اصلاحی ۱۹۶۰م. نظام سنتی مبتنی بر استحقاق به‌طور گسترده تحت تأثیر تمایل به فردی‌سازی هرچه بیشتر مجازات‌ها قرار گرفت که تغییر جهت کارکردی به‌سوی اهداف پیشگیرانه بویژه اصلاح و بازتوانی از نتایج آن است یا آنچه که در اصطلاح آلمانی با اجتماعی‌سازی نامیده می‌شد (Weigend, 2001:203).

با وجود این، نظریه تعیین کیفر آلمان و قانونگذار آن، طرح اصلاح و بازتوانی را همانند برخی نظام‌های حقوقی به‌طور کامل و بی‌کم و کاست وارد نظام حقوق کیفری نکرده است. شدت جرم و استحقاق مجرم همواره به‌عنوان عنصری اساسی در تعیین میزان کیفر، بویژه در تعیین محدوده‌های حداکثر میزان مجازات هر جرم، مورد توجه قرار گرفته است. مقررات پایه‌ای ناظر بر تعیین میزان کیفر در مجموعه قوانین کیفری آلمان نشانگر سازشی است که در ۱۹۶۹م. بین مکافات‌گرایی سنتی و تمایل قوی به‌سوی اهداف پیشگیرانه به‌وجود آمد (Ibid: 203).

۶- مقررات ناظر بر تعیین کیفر در حقوق کیفری آلمان

نظام حقوقی آلمان مبتنی بر حقوق نوشته است؛ بنابراین، علاوه بر تعیین انواع جرائم و مجازات‌ها، اصول کلی ناظر بر نحوه تعیین مجازات نیز به‌موجب قانون تعیین و مشخص شده است. مبنای قانون اساسی مرتبط با ساختار تعیین کیفر از مفهوم قاعده حقوقی «اصل تقصیر» (Culpability- Principle) که در بخش اول اصل بیستم قانون اساسی آلمان ذکر شده قابل استنباط است (Streng, 2007:153). بنابراین، براساس این قاعده حقوقی مجازات باید متناسب با میزان تقصیر و گناهکاری فردی مجرم باشد. بر این مبنای بند I ماده ۴۶ قانون کیفری (Article 20 § 1) به صراحت مقرر می‌دارد: «تقصیر مرتکب پایه و اساس تعیین کیفر است». اصل تقصیر تعبیری خاص از اصل تناسب است که قاعده حقوقی مندرج در قانون اساسی نیز بیانگر آن است (Section 46 §I Strafgesetzbuch- StGB Criminal Code). در ادامه بنداول ماده ۴۶ قانون کیفری آلمان اینگونه آمده است:

«تقصیر مرتکب پایه و اساس تعیین کیفر است. نتایجی که پیش‌بینی می‌شود مجازات بر زندگی آینده مرتکب در جامعه خواهد داشت باید مورد توجه قرار گیرند».

بنابراین، یکی از اهداف اصولی تعیین کیفر اصلاح و بازتوانی مجرم است. به‌جز این دو انگاره یعنی رعایت تناسب بین تقصیر مرتکب و مجازات و اصلاح و بازتوانی مجرم، قانون بر اهمیت اهداف مثبت (ایجابی) دیگری مثل حفظ ارزش دستور قانونی یا تأیید هنجار اجتماعی

تأکید می‌ورزد. با وجود این، دادگاه‌ها و حقوقدانان از اهداف ناظر بر تعیین کیفر دیگری استفاده می‌کنند که در نظریه حقوق کیفری آلمان یافت می‌شود. این اهداف شامل بازدارندگی فردی، ناتوان‌سازی و اثری پیشگیرانه است که مجازات بر جامعه به‌طور کلی دارد (Streng, 2007:153-154).

در بند (۲) ماده ۴۶ قانون کیفری آلمان در تکمیل دو هدف و معیار اصلی در تعیین کیفر که در بند (۱) قید شده است؛ معیارهای خاص دیگری نیز بیان شده است که دادگاه‌ها در هنگام تعیین کیفر باید به آنها توجه کنند. همانگونه که ذکر شد از مجموعه این اهداف و معیارها است که حقوقدانان و دادگاه‌ها معتقدند در نظام عدالت کیفری این کشور اهداف و معیارهای متعدد و متفاوت در تعیین کیفر وجود دارد. بند (۲) ماده ۴۶ اینگونه مقرر شده است:

§ ۴۶ ... (۲) «دادگاه هنگام تعیین کیفر باید بین اوضاع و احوال و شرایطی که به نفع یا ضرر مرتکب هستند تعادل برقرار کند. در راستای انجام آن دادگاه باید بویژه به نکات ذیل توجه کند:

- انگیزه‌ها و اهداف مرتکب؛
- وضعیت ذهنی مرتکب که در فعل مجرمانه منعکس شده است و خودسری و لجاجتی که در حین ارتکاب جرم وجود داشته است؛
- میزان نقض وظایفی که مرتکب برعهده داشته است؛
- روش اجرا و نتایج محتمل عمل مجرمانه؛
- سابقه پیشین مرتکب، اوضاع و احوال مالی و شخصی مرتکب؛
- رفتار و اعمال مرتکب پس از ارتکاب جرم، بویژه تلاش‌های او در ترمیم خساراتی که باعث ایجاد آنها شده است و تلاش‌های مرتکب برای میانجی‌گری و دستیابی به راه‌حلی بینابین با طرف مقابل».

می‌بینیم که در این قسمت از ماده ۴۶ معیارهایی که دادگاه‌ها باید در هنگام تعیین کیفر آنها را مدنظر قرار دهند شامل دو دسته معیارهای ناظر بر نحوه و چگونگی ارتکاب جرم و معیارهای ناظر بر نحوه تفکر و چگونگی عملکرد مرتکب در حین ارتکاب جرم است.

نتیجه

آنچه در دیدگاه نظریه‌پردازان نظریه پیشگیری عام مثبت مهم است؛ توجه به حفظ یکپارچگی هنجارهای اجتماعی است. به نظر آنها در هنجارهای اجتماعی یک جامعه اصولاً یکپارچگی وجود دارد و دلیل آن تقبیح اجتماعی عمل مجرمانه است (عملی که هنجار مدنظر قانونگذار را نقض می‌کند). نظریه پیشگیری عام مثبت مبتنی بر وجود این یکپارچگی و همبستگی هنجارهای اجتماعی است؛ زیرا افراد جامعه با مشاهده و درک مجازات ناقض

هنجار و تقبیح عمل وی در درون خود، هنجارها را تقویت می‌کند و اهمیت تعیین مجازات متناسب با جرم ارتكابی از همین نکته نشأت می‌گیرد؛ زیرا تا زمانی که حس تعادل و تناسب در اجرای قوانین و رعایت هنجارهای اجتماعی در درون افراد جامعه شکل نگیرد آنها با تردید به تقبیح اعمال مجرمانه خواهند نگریست.

نظریه پیشگیری عام مثبت نمایانگر تلاشی برای تدوین نظریه ای جامع مجازات است که قصد دارد بدون نادیده گرفتن هیچ یک از دو نظریه سزاگرا و فایده‌گرا و با گزینش ویژگی‌های قابل توجه و جذاب هر دو رهیافت آنها را در نظریه ای جدید و کارآمد متحد سازد. از یک سو قصد دارد فراتر از تلفیق صرف نظریه‌های ناسازگار مجازات حرکت کند و از سوی دیگر، قصد اثبات برتری هیچ یک از آنها اعم از سزاگرایی و یا فایده‌گرایی را ندارد. به نظر می‌رسد نکته قابل توجه در نظریه پیشگیری عام مثبت توجه به جنبه‌های مفید و کاربردی هر دو دیدگاه سزاگرا و فایده‌گرا است. از یک سو، لزوم دستیابی به هدف بازدارندگی از ارتكاب جرم و کاهش نرخ ارتكاب جرم به عنوان یکی از اهداف هر نظام عدالت کیفری مورد توجه قرار می‌گیرد. از سوی دیگر، برای رسیدن به این مقصود فقط بر تهدید و ارباب حاصل از اعمال مجازات یا تهدید به آن اکتفا نمی‌شود؛ بلکه با پذیرش ضرورت اعمال مجازات‌های متناسب در چارچوب تقصیر مجرم و ضرر و زیان ناشی از عمل مجرمانه، با ارضاء حس عدالتخواهی افراد جامعه از طریق اجتناب از تحمیل مجازات‌های نامتناسب، به تقویت هنجارهای قانون‌پذیری افراد جامعه کمک می‌کند و این امر نیز در نهایت موجب کاهش ارتكاب جرم می‌شود.

منابع و مأخذ

الف- فارسی

۱. بکاریا، سزار. (۱۳۷۷)، رساله جرایم و مجازات‌ها. ترجمه محمدعلی اردبیلی، چاپ سوم، تهران: میزان.
۲. بولک، برنار. (۱۳۸۷)، کیفرشناسی. ترجمه علی حسین نجفی‌ایرندآبادی، چاپ هشتم، تهران: مجد.
۳. پرادل، ژان. (۱۳۸۱)، تاریخ اندیشه‌های کیفری. ترجمه علی حسین نجفی‌ایرندآبادی، چاپ اول، تهران: سمت.
۴. صدیقی توحیدخانه، محمد. (۱۳۸۶)، مبانی و تحولات نظریه استحقاق در فلسفه کیفر و مطالعه تطبیقی در حقوق اسلامی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه امام صادق (ع).
۵. صفاری، علی. (۱۳۸۴)، «توجیه یا دلیل‌آوری برای مجازات»، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۴۲، صفحات ۳۲۳-۲۸۷.
۶. غلامی، حسین. (۱۳۸۲)، تکرار جرم. چاپ اول، تهران: میزان.
۷. کاپلستون، چارلز. (۱۳۸۶)، تاریخ فلسفه، از بنتام تا راسل. ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، جلد هشتم، چاپ چهارم، تهران: علمی و فرهنگی.
۸. مالوری، فیلیپ. (۱۳۸۳)، اندیشه‌های حقوقی. ترجمه مرتضی کلانتریان، تهران: آگاه.

۹. هگل، گئورگ ویلهلم فریدریش. (۱۳۷۸)، عناصر فلسفه حق یا خلاصه‌ای از حقوق طبیعی و علم سیاست. ترجمه مهبد ایرانی‌طلب، چاپ اول، تهران: پروین.
۱۰. یزدیان جعفری، جعفر. (۱۳۸۶)، «توجیحات فلسفی مجازات از وحدت‌گرایی تا تکثرگرایی». فصلنامه حقوق مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۷، شماره ۴، صفحات ۳۵۰-۳۲۷.

ب- خارجی

- 1-Kennedy, Kevin C. (1983), **A Critical Appraisal of Criminal Deterrence Theory**. HeinOnline, 88 Dick. L. Rev. 1983, P.P. 1-50.
- 2-Markus Dirk Dubber . (2005), **Theories of Crime and Punishment in German Criminal Law**. Buffalo Legal Studies Research Paper Series, No. 2.
- 3-Streng, Franz. (2007), "Sentencing in Germany: Basic Questions and New Developments". **German Law Journal**, Vol. 08 No. 02, P.P. 153-171.
- 4-Von Hirsch, Andrew and Ashworth, Andrew. (1998), **Principled Sentencing, Readings on Theory and Policy**. Second Edition, Oxford: Hart Publishing.
- 5-Von Hirsch, Andrew and Ashworth, Andrew. (2005), **Proportionate Sentencing, Exploring the Principles**. First Edition, Oxford: Oxford University Press.
- 6-Weigend, Thomas. **Sentencing and Punishment in Germany**, in Tonry, Micheal and Frase, Richard S. (2001), **Sentencing and Sanctions in Western Countries**. First Edition, Oxford: Oxford University Press.

Archive of SID